

قانون و اجتماع

تکامل و هم بستگی قانون و تربیت و فرهنگ اجتماعی - کولتور

در کشور ما قوانین با کمال حسن نیت وضع میشود و انتظار اکثریت جامعه بخصوص طبقه روشن فکرایست که بموازات وضع قوانین و با همان سرعت نواقص اجتماعی اصلاح گردد.

چه هرکس آرزو دارد در زمان حیات خود شاهد تکامل و پیشرفت جامعه و از بین رفتن نا رضایتی ها باشد.

زمان بجلو بیروود و ما خواه و نا خواه باید بجلو پیش رویم ولی نباید این اصل کلی را از نظر دور داشت که تمدن یک قومی را نمیتوان در آن واحد و در مدت کوتاهی تغییر داد.

با آنکه با اجرای سیستم «پلانینگ»^۱ میتوان ره صد روزه را در یک شب طی کرد معذک عواملی در اجتماع وجود دارد که معلول سیر تاریخ و اثرات تدریجی اعمال گذشته است که بررو ایام در طول قرنهای متمادی در روحیه و اعمال و آداب و عادات و رفتار آن قوم ریشه دوانیده است.

لازمه اجتماع فعلی ما همین اثرات و اوضاعیست که اکنون وجود دارد و باینکه چنین شرایطی غیر ممکن است به نتایجی که بیشتر جنبه ایده آلی دارد رسید.

هنگامیکه تحولات اجتماعی اقوام دیگر را مطالعه میکنیم و زندگی گذشته آنان را بررسی مینمائیم مشاهده میکنیم که در چنین شرایطی اجتماع آنها بمراتب عقب تر از اجتماع فعلی ما بوده است و از اینرو باینده خود امیدوار میشویم.

رابطه قانون و مناسبات آنرا با تربیت و فرهنگ اجتماعی قبلا مطالعه کردیم.^۲ در این مقال سعی میشود تا جائیکه مقدور است نحوه تکامل و هم بستگی قانون و تربیت و فرهنگ اجتماعی را بطور خلاصه بررسی نموده اثرات و رابطه لازم و سلزومی آنها را با یکدیگر مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و عواملی را که در نظم قانونی مؤثر بوده و همچنین فعل و انفعالاتی را که از برخورد قانون و کولتور در اجتماع بوجود میآید تشریح نمائیم.

۱ - Planning سیستم اجرای برنامه های طویا المده

۲ - برای مطالعه قسمت اول خواهشمند است بمقاله نویسنده که تحت همین عنوان در مجله کانون شماره ۴۸ خرداد و تیر ماه ۱۳۳۵ مندرج است مراجعه فرمائید.

قانون و اجتماع

برخلاف نظریه عده ای از دانشمندان حقوق قانون یک فرم لازمی برای زندگی بشر نبوده و از طرز فکر افراد انسانی ناشی نمیشود بلکه قانون یک پدیده تاریخی است که محصول توسعه و تحولات تربیت و فرهنگ اجتماعی یک جامعه میباشد.

توسعه تربیت و فرهنگ اجتماعی موقعی ظاهر میشود که « اخلاق » و « قدرت » در اجتماع پیشرفت کند و زمانیکه پیشرفت ایندو به نسبت معین کامل گردد قانون بوجود خواهد آمد^۱.

پس قانون یک پدیده تاریخی و توسعه تدریجی است که بمرور زمان از تربیت و فرهنگ اجتماعی ناشی شده و بتدریج عناصر ترکیب کننده آنها با یکدیگر امتزاج و اختلاط پیدا نموده سیر تکامل خود را میپیمایند.

اختلاط و امتزاج قانون با عناصر ترکیب کننده کولتور یا بکلمه دیگر تربیت و فرهنگ اجتماعی ممکن است بچند طریق صورت گیرد :

۱ - در نتیجه « آمیختگی برونی » که اساس آن از وجود بعضی علت‌های اتفاقی مشابه ناشی میگردد. مثلاً یک قانون معین یک سیستم تعلیم و تربیت بخصوص را بوجود می‌آورد.

۲ - در نتیجه « آمیختگی درونی » و این اختلاط از پیوستگی مستقیم قانون با بعضی عوامل فرهنگ و تربیت اجتماعی منتج میگردد.

۳ - در نتیجه « آمیختگی برونی و درونی » که از مجموع شقوق بالا ناشی میشود.

آمیختگی برونی شامل کلیه عناصریست که در اجتماع بطور اتفاقی ظاهر شده و معلول عوامل متعدده ایست که پیش بینی آن از طریق علمی و فنی ممکن نمیشد.

تنها مسئله ایکه باید در این باره جواب داده شود اینست که چه عناصر اتفاقی در یک سیستم قانونی ممکن است بوجود آید و چون جواب این سؤال را موقعی میتوان داد که بدو اثر انضامی را دانسته و سپس درجه تأثیر آنرا مورد بحث و بررسی قرار دهیم و امکان تشخیص اتفاقات تقریباً غیر ممکن میباشد.

اینست که امروزه علم هنوز باندازه نرسیده است که بتواند رابطه کامل این قبیل عناصر و اثرات آنرا در قانون و کولتور جامعه تشخیص دهد.

از طرفی شق ثالث نیز بهمین دلیل برای ما قابل تشریح نمیشد. با آنکه از آمیختگی درونی ممکن است پاره از عوامل و عناصر برای ما روشن گردد ولی باز در نتیجه اثرات برونی عناصر اتفاقی شناسایی عوامل متشکله امکان پذیر نبوده و حقیقت تکامل را نمی توان از آن درک نمود.

از اینرو تنها سنجش و بررسی و از طرفی تجزیه و تحلیل ما مربوط بشق ثانی یعنی

۱ - برای مطالعه بیشتر در باره اخلاق و قدرت بکتاب زیر مراجعه فرمائید.

Hillenbrand, N. J. Power and Morals, New York: Columbia University Press, 1949.

قانون و اجتماع

آمیختگی درونی میگردد و برای این منظور قانون و عوامل تشکیل دهنده تربیت و فرهنگ اجتماعی را مورد بحث و بررسی قرار میدهم و چون قبلاً مطالعاتی در این باره انجام گرفته و تئوریهائی بوجود آمده است لازم میآید بدو بطور اجمال تئوریهای مزبور از نظر خوانندگان گرامی بگذرد .

۱ - قانون یکی از عوامل اساسی است که تحولات کلی اجتماع را تعیین نموده و اجتماع کوچکترین تأثیری در آن ندارد بعبارت دیگر قانون تنها منبعی است که تکامل اجتماعی از آن سرچشمه میگردد .

۲ - قانون بوسیله عوامل دیگر اجتماع وضع شده بدون آنکه خود اثری در پیشرفت اجتماع داشته باشد در اینمورد عوامل کولتور دیگر است که قانون را تعیین نموده و آنرا بوجود میآورد .

۳ - قانون بعضی از عوامل کولتور را تعیین نموده و خود نیز از آنها سرچشمه میگردد .
اینکه اثرات هر یک از آن تئوریها را در روی یک اجتماع مفروض بررسی مینمائیم .

بطور کلی میتوان گفت تئوریکه کلیه فعل و انفعالات اجتماع را تابع اثر «مطلق قانون» دانسته و آنرا یگانه سرچشمه و منبع تحولات اجتماعی بداند بهیچوجه نمیتواند وجود داشته باشد .

چه تاکنون هیچکس نتوانسته است قبول نماید که قانون تنها و یگانه فاکتور است که بتواند مظاهر فرهنگ و تعلیم و تربیت یک قوم را در یک اجتماع معین تعیین نماید ولی امکان تصور یک چنین تئوری از فکر و ایده بشر دور نبوده و دکتربین حقوق طبیعی از آن سرچشمه گرفته است .

دکتربین حقوق طبیعی را نباید با تئوری «قانونی مطلق» اشتباه نمود چه اصول دکتربین حقوق طبیعی روی دو مسئله دور میزند :
اولاً اساس وقاعده حقوق چیست ؟

ثانیاً رابطه آن با عدالت چه میباشد ؟ ۱ .

اساس این دکتربین آنست که یک عده عوامل ابدی و جاودانی وجود دارد و بنیاد قانون بر روی طبیعت اشیاء دلیل و یا توجیهاات دیگریکه برای ذات دلیل قائل میشوند قرار گرفته است .

بشر بایستی برای ابقاء وجود خود و تکامل اجتماعیکه در آن زیست مینماید این عناصر را در نظر داشته و آنها را در قوانین و دستوراتیکه برای نظم اجتماعی وضع مینماید داخل نموده و خط مشی خود را بر روی آن قرار دهد ۲ .

۱ - Paton, G. W., A text. Book of Jurisprudence, Oxford: at the clarendon Press, 1955 ; P. 78.

۲ - Timasheff, N. S., An Introduction to the Sociology of law Massachusetts; Morey and son, Greenfield, 1939. P. 328.

قانون و اجتماع

پیروان دکترین حقوق طبیعی بدو دسته محافظه کاران و ترقی خواهان تقسیم میشوند .

محافظه کاران که از آن جمله مسیحیون و رومن ها را باید نام برد معتقدند که حقوق طبیعت اساس و هسته مرکزی حقوق موضوعه را تشکیل میدهد .

ترقی خواهان و پیروان دکترین مدرن ایده ای که حقوق طبیعی اساس و ریشه حقوق موضوعه را تشکیل میدهد رد نموده و معتقدند اصول قوانین بر روی احتیاجات زندگی اجتماعی وضع شده است و هیچ ارتباطی با حقوق طبیعی ندارد .

باید دانست تحولات تاریخی و تجربه عدم صحت فرضیه دسته دوم را باثبات رسانیده است چه در زمان انقلاب کبیر فرانسه اعتقاد همگی بر آن بود که با بدست آوردن قدرت مطلق قانونگذاری ممکن است جلوی بدبختی های مردم را گرفته و تحولات عمیقی در اجتماع بنفع طبقه محروم بوجود آورد .

با تغییر قانون و تغییر مجرای آن چنین تصور میرفت که میتوان ابواب سعادت را بر روی کلیه افراد جامعه باز نمود . متأسفانه این عقیده امروزه در مغز بیشتر افراد طبقه تحصیلکرده و حتی پاره از مسئولین امورما وجود دارد .

روی عقیده بالا انقلابیون روسیه شوروی تصور کردند که میتوانند با کمک قانونگذاری طبیعت بشر و بالنتیجه اجتماع را تغییر داده و بشر را الی الابد به آرزوهای پلائیثس برسانند .

تئوریسین های طرفدار دکترین « **قانون مطلق** » داشتند و تجربه بخوبی عدم امکان آنرا ثابت کرد .

چه نتایج نهائی که از انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب سرخ بدست آمد بخوبی نشان داد که دکترین فوق نمیتواند جامه عمل بخود پوشیده و صورت خارجی پیدا نماید .

بنابراین چنین نتیجه میگیریم که فعل و انفعالات اجتماعی فقط تابع تغییر نحوه قانونگذاری نبوده و عوامل دیگر تعلیم و تربیت و فرهنگ وجود دارد که سیر تکاملی اجتماع را تحت تأثیر قرار میدهد .

برخلاف تئوری فوق تئوری دیگری وجود دارد که قانون تحت تأثیر فاکتورهای دیگر اجتماع قرار گرفته و وجودش تابع عواملیست که خواه و نا خواه وضعیت و کیفیت قانون را تعیین مینماید .

مهمترین تفسیر و توجهی که در اینمورد میشود عقیده توحید اقتصادیست مبنی بر آنکه کلیه فعل و انفعالات اجتماعی تابع تحولات اقتصادی یک جامعه بوده و قانون بطور کلی تابع نحوه تولید میباشد .

در این جا منظور ما این نیست که بشرح و بسط این دکترین پیردازیم ولی همانطور که حقیقت زندگی اجتماعی نشان داده و علمای اجتماعی امروزی نیز متفقاً عقیده دارند

قانون و اجتماع

تقریباً محال است تحولات اجتماعی و تکامل آنرا تابع یک عنصر و یا یک فاکتور انحصاری بدانیم .

چه همانطور که دیدیم اگر فعل و انفعالات اجتماعی تابع یک عامل باشد پس قانون پایستی میتواندست یک چنین رلی را بعهده بگیرد و حال آنکه مشاهده نمودیم این عمل از عهده قانون بر نمیآید و بطور مسلم یک چنین عملی نیز از فاکتور اقتصاد بهم بر نخواهد آمد بر حسب تئوری سوم در میان عوامل مختلفه ای که اجتماع را تحت تأثیر قرار میدهند قانون یک رل مؤثر و لازم و ملزومی را نسبت بسایر عوامل در اجتماع بازی میکند بدین معنی که :

- ۱ - قانون تابع اثر عوامل تعلیم و تربیت و فرهنگ اجتماعی بوده و از طرفی عامل مؤثر و مظهر فاکتورهای دیگر اجتماع نیز میباشد در این جا قانون بمنزله یکی از فاکتورهای اجتماع بوده و تعلیم و تربیت فرهنگ اجتماع است که به قانون یک شکل خاصی را میدهد .
- ۲ - قانون عوامل دیگر اجتماع را در برداشته و کلیه وظائف اجتماعی را انجام میدهد .

۳ - در هر دو صورت سنجش قدرت اثر هر کدام نسبت بدیگری میسر نبوده و در هر حال لازمه سنجش و بررسی فعلی ما ایست که وظیفه اجتماعی قانون را از نقطه نظر افراد و از نقطه نظر جامعه مورد تحقیق قرار دهیم تا سلاک بهتری برای تشخیص اثرات هر یک نسبت بدیگری بدست آوریم .

وظیفه اجتماعی قانون از نقطه نظر افراد

میتوان گفت کلیه تعاریفی که تا کنون برای قانون وضع شده برای آن بوده است که امکان شناسائی وظیفه اجتماعی قانون را برای ما آسان سازد .

از طرفی باید دانست که برای قانون یک وظیفه معمولی در مقابل وظیفه اجتماعی آن وجود دارد که اغلب دانشمندان اصولاً تفاوتی بین این دو قائل نیستند .

در هر حال وظیفه اجتماعی قانون را میتوان از دو نقطه نظر مورد بررسی قرارداد :

- ۱ - وظیفه اجتماعی قانون از نقطه نظر افراد تشکیل دهنده یک جامعه .
- ۲ - وظیفه اجتماعی قانون از نقطه نظر جامعه متشکله .

از نقطه نظر اول سهمترین وظیفه قانون توزیع نیروهای موجوده در اجتماع میباشد . ممکن است هدف قانون عدالت و یا بیعدالتی باشد ولی در هر صورت قانون وضعیت افراد را تغییر داده و یا قدرت الزامی که دارد آنها را تحت تأثیر قرار میدهد .

فردیکه مورد حمایت قانون قرار میگیرد همیشه قوی است و قدرت او ممکن است با استفاده از قانون بینهایت زیاد گردد و این درست امتیاز است که ما آنرا از نظر فنی « حق » مینامیم .

برعکس فردیکه قدرت طبیعی اش در تحت مقررات قانون کنترل شده وضع دیگری را

قانون و اجتماع

دارد. قدرت طبیعی او بهمان نسبت حتی که برای سایرین ایجاد میشود کم میگردد و این کم شدن بنقطه ای میرسد که افراد آنرا بدخواه نپذیرفته و بایستی عمل از دست دادن از طریق اعمال زور انجام گردد و این درست هنگامی است که « **وظیفه قانون** » بوجود میآید و افراد باید تعهداً آنرا قبول نمایند.

حال اگر درجه کم شدن و از دست دادن نیروی طبیعی افراد بمیزانی برسد که از حد اعتدال خارج گردد و منحنی آن بنقطه صفر برسد یک وضع غیرعادی دیگر بوجود میآید و چون تعادل دارندگان حق و از دست دهندگان بهم خورده بنحویکه طبقه اول بعد اکثر امتیازات حاصله رسیده طبقه محروم بهیچ در اینصورت یک واکنش غیرمترقبه باسم شورش و طغیان در اجتماع بوجود میآید که نتیجه آن از نقطه نظر نظم اجتماعی و قانون غیرقابل پیش بینی بوده و چه بسا که فرم اصلی اولیه از بین رفته و یک فرم جدیدی جانشین آن میگردد.

توزیع نیروهای موجوده در اجتماع را میتوان برحسب تئوریهای « **فایده** » و « **اراده** » بنحو دیگر تعبیر و تفسیر نمود.

برحسب تئوری « **آزادی اراده** » وظیفه اساسی قانون بوجود آوردن یک قلعه نامرئیت است که:

اولاً یک فرد بتواند بدون آنکه کسی متعرض او گردد بطور آزادانه درون آن فعالیت کند.

ثانیاً این قلعه بمنزله سدی باشد که فرد نتواند متعرض دیگران شده و مزاحمت برای آنها ایجاد نماید^۱.

برحسب تئوری فایده وظیفه قانون اینست که منافع افراد را حمایت و حفظ نماید. چه درمغز بشر جلب منافع یک غایت نهائی بوده و بنظر میآید که سرچشمه اصلی کلیه کشمکشها اینست که بین قانون و عواملیکه قانون را وضع نموده و شکل بخصوصی بآن میدهد میباشد.

برینگ^۲ مؤسس این مکتب اصولاً تئوری اراده را مورد انتقاد قرار داده میگوید منظور و مقصود قانون این نیست که آزادی عمل افرادی را تأمین نماید بلکه اینست که بعضی از منافع افراد را مورد حمایت قرار دهد و بعقیده او « **حق** » عبارتست از حمایت قانونی منافع افراد چه منافع و ارزش بتوسط دولت بوجود نیامده بلکه در اجتماع موجود بوده و دولت ناگزیر از حمایت آنها میباشد^۳.

مهمترین دلیلی که طرفداران تئوری منافع بر علیه طرفداران تئوری اراده میآورند اینست که در صورتی که « **حق** » عبارت باشد از حمایت آزادی عمل اراده افراد موقعی

(۱) به شماره ۴ صفحه ۲۲۳ - ۲۲۴ مراجعه شود .

(۲) Thering

(۳) به شماره ۶ مراجعه شود .

قانون واجتماع

میرسد که یک فرد فاقد اراده بوده و تنها حقیقه می‌تواند داشته باشد حمایت قانونی است که برای حفظ او بعمل می‌آید مثل کودک شیرخوار یکروزه یا کودکی که در رحم مادر بوده و اراده نداشته ولی قانون برای حفظ منافع او حقوقی را پیش بینی نموده است^۱.

در هر حال صرف نظر از ذکر دلائلی که طرفداران هر یک از این دو تئوری برای اثبات نظریه خود بر علیه یکدیگر می‌آورند اینطور بنظر میرسد که نباید در واقع این دو تئوری را مخالف یکدیگر دانست چه « **حق قانونی مطلق** » نمیتواند بخودی خود و بالنسب ذاته منافع افراد را تأمین و یا آزادی آنها را حمایت نماید بلکه این قدرت و ضمانت اجرای قانون است که منافع افراد را مورد حمایت قرار میدهد چه اصولاً اراده بشر به تنهایی و در حلال نمیتواند منشاء اثری باشد بلکه غایت اراده امیال انسانی میباشد و منافع افراد جز امیال آنها چیز دیگری نمیباشد چه « **تفع** » خواسته و یا ادعای یک فرد و یا گروهیست که آن فرد و یا گروه آرزوی بدست آوردن آنها دارند و قانون یک حقی را باراده مطلق افراد نمیدهد بلکه باراده ای میدهد که حمایت و حفاظت بعضی از منافع را در نظر داشته باشد.

پس از مجموع این دو تئوری ممکن است یک تئوری حقیقی و اساسی بوجود آورد یعنی یک حق قانونی ممکن است هم بر روی عنصر اراده و هم بر عنصر منافع بنا نهاده شود چه اگر قانون اجازه دهد فرضاً فردی مطابق اراده خودش عمل کند عمل او محدود بحفظ منافع او بوده و هنگامی که این منافع محفوظ میگردد که تعارضی با منافع دیگران ایجاد نموده و مصون بوده و در ضمن منافع دیگران نیز در نظر گرفته شود.

بطور کلی میتوان گفت که اساس تردید بین این دو تئوری در نتیجه تغییر است که از حقیقت زندگی اجتماعی یعنی طبیعت افراد و اجتماع مشکله از آنها بوجود می‌آید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(۱) به مواد ۸۷۵ و ۸۷۸ قانون مدنی مراجعه شود.